جریان شناسی قیام عاشورا و درس‌های آن برای زمانه ما

حجت‌الاسلام والمسلمین سلیمانی پژوهشگر تاریخ اسلام در گفت‌وگو با کیهان تشریح کرد

پیش از حماسه عاشورا، افراد و نحله‌هایی نسبت به حرکت امام حسین(ع) تردید داشتند و انگاره خود را بر تحلیل ایشان مقدم می‌داشتند اما بعد معلوم شد که همین مسیر و رویکرد بود که در تاریخ تلألو کرد و نور عظیمی برای پایمردی در راه حق در همه دوران‌ها تاباند. انقلاب اسلامی میوه همین حماسه بود و اکنون هم مانند آن زمان، کسانی هستند که در روند کلی مقاومت گرایانه انقلاب تردید دارند اما درک پیام عاشورا راه‌گشا و زداینده این گره ذهنی است. همین بهانه‌ای شد تا با حجت‌الاسلام والمسلمین جواد سلیمانی به گفت‌وگو بنشینیم. وی استاد تاریخ اسلام و معارف اسلامی و عضو هیئت علمی گروه تاریخ مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(رحمه الله علیه) است. او سال‌هاست که در زمینه تاریخ اسلام و تاریخ تطبیقی کار می کند و تا به حال پژوهش‌های مستند متعددی را انجام داده که ماحصل آن با عناوینی چون «جریان شناسی فکری سیاسی صدر اسلام»، «فلسفه تاریخ»، «آزمون خواص در حکومت اسلامی»، «تاریخ تحلیلی اسلام»، «زمانه ما رسالت ما»، «عدالت در گرداب»، «ریزش خواص در حکومت امیرمومنان(علیه‌السلام)» «راز بازگشت جاهلیت در عصر عاشورا»، «امام حسین(علیه‌السلام) و جاهلیّت نو» و «از عدالت خانه تا مشروطه غربی» به زیور طبع آراسته شده است. متن این گفت‌وگو پیش روی شماست.

*** محمد حسین حمزه**

*** حماسه امام حسین(ع) چه پیام‌هایی برای زمانه ما دارد؟**

- پیام اول حماسه حسینی این است که برای برپایی حکومت دینی و تحقق اسلام سیاسی در جامعه باید تا پای جان دادن ایستاد. بعد از رحلت رسول خدا(ص) یک جریانی آمد گفت که اسلام سیاسی که بر مبنای امامت باید استمرار پیدا کند، این چنین اسلامی باید از سر کار کنار برود. حکومت اسلامی که ولی الهی در رأس آن است، را نمی‌خواهیم، حکومت مسلمانان را می‌خواهیم. حکومت مسلمانان یعنی اگر ولی الهی هم در رأس آن نباشد ایرادی ندارد. فلذا یک زمانی خلفا بودند، بعد هم امویان آمدند اما اهل بیت(ع) بر حکومت اسلامی نه حکومت مسلمانان اصرار ورزیدند. امام علی(ع) وقتی حکومت را در دست گرفت، فرمود حق حاکمیت از آن من بوده و هست. در خطبه شقشقیه فرمود: کسی حکومت را به دست گرفت در حالی که می‌دانست نسبت من به حکومت نسبت محور آسیاب به سنگ آسیاب بود، یعنی من محور خلافت در حکومت هستم.... فرمود: مثل من مثل سفینه نوح هست که منجی جامعه است یعنی هرکس از من اطاعت کند، نجات پیدا می‌کند. پس حاکمیت از آن ولی خداست.

بعد از صلح امام حسن(ع) معاویه دوباره بر اوضاع مسلط شد اما امام حسین(ع) دوباره این تفکر حکومت اسلامی را مطرح کرد. وقتی که کوفی‌ها در نامه می‌نویسند «ما الامام الا الدائن بدین الله» «امام نیست مگر کسی را که به دعوت دین... خدا دعوت کند» یعنی این کسی غیر از عالم دینی که می‌تواند دین را در جامعه اجرا کند و مصالحه عمومی را طبق اسلام تأمین کند نمی‌تواند امام جامعه باشد. این نکته اول.

نکته دوم اینکه، قیام امام حسین(ع) نشان داد اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا نکرد اما حکومت به دست مسلمانان افتاد، تا زمانی که مبارزه با اینها موجب این بشود که منافقان و کفار سلطه بر حکومت اسلامی و جامعه اسلامی پیدا کنند، باید صبر کرد. اهل بیت(ع) تا زمانی که احساس می‌کردند اگر روبروی حاکمان زمان بایستند، نتیجه‌ای نمی‌دهد بلکه سلطه سلاطین جور را بیشتر می‌کند یا موجب نابودی شیعه می‌شود یا موجب سلطه کفار می‌شود، سکوت کردند. به همین دلیل امام علی(ع) در ۲۵ سال خلافت خلفا سکوت کرد و امام حسن(ع) صلح کرد و امام حسین(ع) هم ۱۰ سال در مقابل معاویه سکوت کرد، فرمود که «تا زمانی که این مرد زنده است، قیام نکنید چون او قیام‌های حق‌طلبانه را در نطفه خفه می‌کند و آنها را شورش و یاغی‌گری جلوه می‌دهد.» اما زمانی را که اگر سکوت بکنند، حاکمی می‌آید مانند یزید که او یک کفر علنی دارد، می‌آید با اساس اسلام مبارزه می‌کند و توحید و نبوت را زیر سؤال می‌برد، اینجا باید تا پای جان دادن ایستاد چون سکوت در مراحل گذشته به خاطر این بود که کفار مسلط نشوند و اختلاف در جامعه اسلامی موجب سلطه کفار نشود، الآن این خودش آمده و می‌خواهد کفر را مسلط کند. یزید می‌خواهد بگوید «لعبت هاشم بالملک فلاخبر جاء و لاوحی نزل؛ بنی هاشم با ملک و پادشاهی بازی کرده‌اند نه خبری از آسمان آمده بود و نه وحی‌ای نازل شده بود.» اینجا دیگر امام حسین(ع) می‌فرماید سکوت جا ندارد و وقت قیام است.

پیام دوم حماسه حسینی این است که دین برای هدایت انسانها آمده ولی اگر دین در خطر بیفتد، یعنی کسانی بخواهند دین را از بین ببرند، اینجا باید مؤمنان خود را فدا کنند تا دین بماند. چون برنامه سعادت بشریت هست، اگر این برنامه تحریف و مغلوط شود، آن وقت بشریت به تکامل و سعادت نمی‌رسد، امام حسین(ع) می‌فرماید: من قیام می‌کنم تا «لنری المعالم من دینک؛ من قیام می‌کنم تا نشانه دین و پرچم دین را برافرازم». می‌ارزد من شهید بشوم که امام جامعه هستم تا دین بماند تا نسل‌های آینده بتوانند برنامه سعادت را پیش‌رویشان داشته باشند. اینجاست که امام حسین(ع) شهادت خود را پیروزی می‌داند و می‌فرماید «ان من لحق بی‌استشهد و من لم یلحق لم یدرک الفتح» «هرکه به من ملحق شود، شهید می‌شود هرکه به من ملحق نشود، طعم پیروزی را نمی‌چشد.»

*** این دقیقا کدام پیروزی است که برای امام حسین(ع) به دست آمد؟ بعدا که اموی‌ها سرکار بودند، بعد هم عباسی‌ها آمدند بعدا هم مغول‌ها در قلمرو جهان اسلام آمدند.**

- این پیروزی که مقصود نظر حضرت است، بقاء دین است. چرا؟ به خاطر اینکه با شهادت امام حسین(ع) قساوت قلب جامعه مؤمنان کم و ارادت و غیرت دینی‌شان برانگیخته شد. لذا یزید وقتی می‌خواست بگوید اساسا وحی نازل نشده و توحید و نبوت و معادی در کار نیست، ترسید و در مجلس شام یک دفعه که مردم به او اعتراض کردند که چرا حسین بن علی(ع) را به شهادت رسانده است، گفت من دستور نداده بودم که حسین بن علی را بکشند، ابن زیاد خودسرانه چنین کرد. ورق برگشت.

یک نکته دیگری که اینجا حائز اهمیت است، این است که روایتی هست در نهج‌البلاغه که می‌فرماید «قلیل من الحق یذهب بکثیر من الباطل؛ مقدار کمی از حق مقدار زیادی از باطل را از بین می‌برد.» نباید در راه احیای حق از کمی اهل حق ترسید. سید الشهدا(ع) با احتساب حضرت علی اصغر(ع) ۷۲ یار داشت. سی هزار نفر هم طبق برخی آمارها در لشکر عمر سعد بودند. صدها هزار نفر هم در جهان اسلام سکوت کردند اما امام حسین(ع) از تنهایی نترسید و آمد وارد صحنه شد و ما دیدیم که قیام او در تاریخ ماند و تلالو کرد. به طوری که شعله قیام او هرچه که از تاریخ می‌گذرد، برافروخته‌تر و در کران تا کران عالم نورش بیشتر ساطع می‌شود. بهترین شاهدش در زمان ما پیاده‌روی اربعین است که از ملیت‌های مختلف حتی از غیر مسلمانان هم می‌آیند در آن شرکت می‌کنند.

از این رو، پیام دیگر عاشورا این است که در مبارزه حق و باطل، هم از کمی تعداد اهل حق نباید ترسید، هم اینکه باید مبارزه را با نگاه تاثیر دراز مدت را آغاز کرد. حدّ دید و افق نگاه را باید خیلی بالا برد. نگاه ما در مبارزه نگاه طرح‌های زودبازده نباید باشد بلکه باید نگاه طولانی مدت داشته باشیم. ملتی مثل ملت ایران، مکتبی مثل مکتب تشیع که این مکتب و این ملت می‌گویند که ما می‌خواهیم تمدن در جامعه بشری برپا کنیم. تمدن نوین اسلامی می‌خواهیم برپا کنیم. اینها باید اقداماتشان، اقداماتی باشد با پیش‌بینی پیامدها و دستاوردهای آینده ولو در یک قرن بعد، دو قرن بعد، سه قرن بعد. باید در اقدامات خود نگاه تمدنی داشته باشیم. در عکس‌العمل‌ها و کنش‌ها و واکنش هایمان دنبال این نباشیم که نتیجه زودرسی دارد یا ندارد. شهدای کربلا هیچ کدام از امام حسین(ع) این را نخواستند که بعد از روز عاشورا ما پیروز می‌شویم، تمام می‌شود، یزید سرنگون می‌شود یا نه. هیچ کدام‌شان این سؤال را نکردند. آنها می‌دانستند که امام حسین(ع) کارش بی‌حکمت نیست. یقینا حکمتی پشت کار او نهفته است و می‌دانستند که اگر از ولی خدا پیروی کنند، این حکمت‌ها و اهداف محقق می‌شود. حسین بن علی(ع) هدفی دارد و آن هدف محقق می‌شود، حالا شاید ۵ سال یا ۱۰ سال یا ۲۰ سال بعد نشود اما صدها سال بعد شاید محقق شود. شاید این تحلیل را آن زمان هم شهدای کربلا همه‌شان نداشتند اما نگاه متعبدانه‌ای را به حسین بن علی(ع) داشتند اما امام حسین(ع) می‌دانست چه اتفاقی می‌افتد. فلذا فرمود من پیروز می‌شوم. تأثیر قیام امام حسین(ع) در کوتاه مدت بقای دین بود، در دراز مدت برپایی قیام‌های حق طلبانه‌ای مانند قیام مختار، قیام توابین و قیام صفویه و حکومت صفویه و بعد هم انقلاب اسلامی ایران. بعد هم قیام حزب‌الله لبنان، قیام یمن، قیام شیعیان عراق، اینها همه به برکت خون سیدالشهدا(ع) هست.

*** گرچه با فاصله چندین قرن اتفاق می‌افتد.**

- بله چندین قرن. تازه باز هم به آن منتهایش نرسیدیم. امام زمان(ع) هم که ظهور می‌کند، خود را منتقم خون سیدالشهدا(ع) معرفی می‌کند و آن تمدن نهایی که جامعه بشری می‌خواهد آن را بچشد، آن هم به برکت خون سید الشهدا(ع) برپا می‌شود. در نظام جمهوری اسلامی ما اگر می‌خواهیم تمدن نوین اسلامی برپا کنیم، حماسه حسینی به ما این درس را می‌دهد که باید خطوطی را که ولی برای شما ترسیم می‌کند، آن خطوط را بگیرید و پیش بروید. این ابهاماتی که در تحلیل حل مسائل به صورت زودرس وجود دارد، شما را در حمایت از ولی باز ندارد. خب بگویید حالا ما امر به معروف و نهی از منکر کنیم، از تولید داخلی حمایت کنیم، دنبال اقتصاد مقاومتی باشیم، در مقابل آمریکا بایستیم، آیا پیروز می‌شویم، آیا پیروز نمی‌شویم، آیا نتیجه می‌دهد، آیا نتیجه نمی‌دهد؟ اینقدر در این چیزها نمانیم. ولی نگاه دراز مدتی دارد. به شما می‌گوید شما در گام دوم قرار گرفتید و لیاقت برپایی تمدن اسلامی را با این استعدادهایی که در ملت ایران هست دارید. تولید علم کردید، نیروی انسانی کافی دارید، تولید ابزار هم می‌کنید. تمدن همین‌ها را می‌خواهد. تمدن مکتب ناب می‌خواهد، فرهنگ ناب و تمدن ساز می‌خواهد، تولید علم می‌خواهد و همچنین نیروی انسانی و ابزار سازی. این لیاقت و استعداد در شما هست، شما جلو بروید. این دانشجویی که دارد صحنه را نگاه می‌کند، اگر می‌خواهد از قیام عاشورا درس بگیرد، وقتی دید، تلاش کرد طرحی را آورد اما اصلا انقلابی کیست؟ انقلابی کسی است که سه صفت دارد. یک، آرمان‌های حق را همیشه در پیش چشمش دارد و در دلش زنده است. دو، برای نیل به آرمان‌ها برنامه دارد و سه، در مقابل موانع مقاومت می‌کند. تا جبهه باطل هست، نیروی انقلابی کار دارد. جبهه باطل مانع ایجاد می‌کند نیروی انقلابی هم باید مقاومت کند.

البته در این مقاومت دو شیرینی وجود دارد. یک شیرینی این است که به دنبال هر مقاومتی یک پیروزی بعدا می‌آید. شیرینی دوم این است که نفس مقاومت در راه خدا و در دل این مقاومت لذت هست. «فان مع العسر یسرا» فلذا انسان انقلابی در زندگی نشاط دارد. خسته نمی‌شود.

جریان «رهروان با بصیرت»اند که در کربلا حضور دارند می‌گویند اصل چالش است، در موارد استثنایی باید سازش کرد. اعتزالی‌ها می‌گویند هزینه چالش زیاد است، انقلابی‌ها یا «رهروان با بصیرت» که کنار امام حسین(ع) بودند، می‌گویند هزینه سازش بیشتر است. می‌گفتند اینجور نیست که مثلا شما سازش کنید اینها بگویند مناصب سیاسی را از شما گرفتیم، دیگر کاری با شما نداریم. نه یک گام جلوتر می‌آیند. اموال را هم از شما می‌گیرند اما حاضر نمی‌شوند به این هم اکتفا کنند. می‌گویند چرا نماز می‌خوانید، چرا روزه می‌گیرید. چرا اصلا مؤمن هستید؟ می‌آیند جلوتر، تا مثل آنها و برده‌شان نشوید شما را رها نمی‌کنند.

حماسه حسینی پتانسیل بسیار بالایی دارد برای اینکه به ما درس‌های گوناگون برای سبک زندگی انقلابی بدهد و ما باید از ابعاد مختلف این نهضت درس بگیریم و تفسیر مناسب با عصر خودمان از آن ارائه بدهیم. یک روزی در زمان جنگ، ما از نهضت سیدالشهدا(ع) جهاد با شمشیر را الگو می‌گرفتیم امروز باید جهاد در زمینه اقتصادی و فرهنگی و جهاد خودسازی بر علیه هوای نفس را الگو بگیریم و اینکه راحتی خواستن در این دنیای زودگذر را اصل قرار ندهیم. جوان و نسل سوم و چهارم گر خواهد گرفت و رشد خواهد کرد و همه این طرح‌ها را از او می‌گیرند و از آنها استفاده می‌کنند. تو الآن نا امید نشو. اینکه من می‌گویم را گوش کن و همراه ما بیا.

در همین زمینه، ما باید توجه داشته باشیم که سیدالشهدا(ع) متوجه شد که امویان دنبال برپایی تمدن دنیایی و تمدن لذت محور هستند و می‌خواهند حکومت را بگیرند و بعد هم سبک زندگی خاصی را القا کنند در جامعه، ایشان هم برخورد تمدنی با اینها کرد. نگاهی که سید الشهدا(ع) دارد نگاه جزئی نگرانه نیست. نگاه کل نگر دارد. اول می‌رود دنبال اعتقادات. شعارهایی می‌دهد درباره اعتقادات اسلامی، بعد به حضرت زینب(س) می‌گوید این پیام من را برسان. می‌گوید راه احیای این جامعه، احیای امر به معروف و نهی از منکر است؛ «ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر؛ من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر بکنم» و راه احیای این جامعه احیای سنت نبوی است. اینها همه نکاتی بود که بنی امیه سال‌ها زحمت کشیدند که اینها را از خاطر مردم ببرند. چه امر به معروف و نهی از منکر چه سنت نبوی چه توحید و معاد باوری، امام حسین(ع) پایه‌های همه اینها را تحکیم کرد. خب این نگاه یعنی نگاه کل نگر و نگاه تمدنی داشتن.

*** یعنی یکی از عواملی هم که سبب می‌شود انگاره‌های غلطی برای برخی به وجود بیاید، نداشتن همین نگاه دراز مدت به حرکت انقلابی است؟**

- چیزی که نیروهای انقلابی را آرام آرام خسته می‌کند، طول کشیدن حرکت دراز مدت است. خسته نباید شد. کیهان کتابی چاپ کرد به نام چریک‌های پشیمان. این چریک‌های پشیمان خسته شدند. استقامت لازمه کار انقلابی است.

انقلابی کسی است که ۳ صفت دارد. یک، آرمان‌های حق را همیشه در پیش چشمش دارد و در دلش زنده است. دو، برای نیل به آرمان‌ها برنامه دارد و سه، در مقابل موانع مقاومت می‌کند. تا جبهه باطل هست، نیروی انقلابی کار دارد. جبهه باطل مانع ایجاد می‌کند نیروی انقلابی هم باید مقاومت کند.

****

در مقاومت دو شیرینی وجود دارد. یک شیرینی این است که به دنبال هر مقاومتی یک پیروزی بعدا می‌آید. شیرینی دوم این است که نفس مقاومت در راه خدا و در دل این مقاومت لذت هست.

پیام اول حماسه حسینی این است که برای برپایی حکومت دینی و تحقق اسلام سیاسی در جامعه باید تا پای جان دادن ایستاد.

****

در نظام جمهوری اسلامی ما اگر می‌خواهیم تمدن نوین اسلامی برپا کنیم، حماسه حسینی به ما این درس را می‌دهد که باید خطوطی را که «ولی» برای شما ترسیم می‌کند، آن خطوط را بگیرید و پیش بروید.

این خیلی پیام مهمی است برای ما.

اما پیام آخر، مکتب سیدالشهدا(ع) به ما این را نشان می‌دهد که اگر بین توسعه اقتصادی در جامعه و دین تعارض شود، دین مقدم است. ما نباید دین را فدای توسعه کنیم. سید الشهدا(ع) می‌توانست بگوید ما دنبال توسعه اقتصادی می‌رویم، حالا حاکمیت دست یزید هم باشد، مسئله‌ای نیست. ما رفاه در جامعه ایجاد کنیم. گفت نه فرهنگ دینی دارد از بین می‌رود، چون فرهنگ دینی دارد از بین می‌رود، اقتصاد در اولویت بعد است. ما در دایره دین رفاه دنیا را می‌خواهیم. این اصلا یک حرکتی است که از امیر مومنان(ع) آغاز شده و به سید الشهدا(ع) ختم شده است. امیر مومنان(ع) فرمود اگر بین رفاه اقتصادی، قدرت سیاسی و احیای ارزش‌های دینی در جامعه تعارض بشود، اول باید ارزش‌ها را در جامعه احیا کرد. سه تا جنگ هم راه انداخت برای احیای ارزش‌ها در جامعه. عده‌ای می‌گفتند برویم فتوحات کنیم غنائم بگیریم، حضرت می‌فرمود نه. عده‌ای می‌گفتند آقا شما الان سیاست و قدرت را بچسب. پول بده به یک عده‌ای از بیت‌المال اینها ساکت بشوند. حضرت قبول نکرد.

آمدیم جلوتر امام حسن(ع) هم همین حرکت را ادامه داد. فرمود باید با معاویه جنگید. غیر خودی نباید در حاکمیت سیاسی نفوذ پیدا کند. گفتند آقا حاکمیت تو لطمه می‌بیند، شما بیا با معاویه کنار بیا. قبول نکرد. کنار آمدن به این معنا که تقسیم قدرتی شود قبول نکرد. وقتی دید یاری ندارد، اسلام نابود می‌شود، اثر قیام از بین می‌رود، گفت الان صلح می‌کنم. امام حسین(ع) دوباره آمد آن حرکت را ادامه داد. حرکتی را که می‌گوید ما باید دنبال احیای فرهنگ دینی در جامعه باشیم. اسلام را شما زنده نگه دار، پشت سرش اقتصاد سالم هم می‌آید. اسلام را زنده نگه‌دار پشت سرش اقتدار سیاسی سالم هم می‌آید. این روش را امام علی(ع) تعقیب کرد. فلذا به او گفتند سیاست را بچسب، قدرت را بچسب، این شعارهای ارزشی را ول کن. گفت نه. حاضر شد قدرت از دستش برود اما دست از شعارهای انقلابی‌اش نکشد. امام حسن(ع) همین سیره را رعایت کرد امام حسین(ع) حاضر شد جان بدهد که این ارزش‌ها بماند.

*** نحله‌هایی بودند که نسبت به حرکت امام حسین(ع) تردید داشتند اما بعد مشخص شد، همین مسیر نجات بخش و اثرگذار بوده است. درباره این گروه‌ها و نحله‌ها هم لطفا توضیح بفرمایید.**

- وقتی امام حسین(ع) از مدینه به سمت مکه و بعد هم به سمت کربلا حرکت کرد، چند جریان فکری سیاسی در جامعه اسلامی وجود داشت. یک جریان، جریان «زرسالار برانداز» بود. دنبال این بود که حکومت اسلامی را ساقط کند که اسلام ناب بین حق و باطل خط سومی نداریم و خط سوم ملحق به همان باطل است.

*** عاقبت این جریان به کجا کشید؟**

بعد از قیام عاشورا خیلی سختی‌ها و بلاها بر سر همین ملتی که سکوت کردند و در جریان اعتزال بودند آمد. عبدالله بن عمری که به امام حسین(ع) می‌گفت نرو، شما را شهید می‌کنند، خودش رفت بیعت کرد، طرف جریان اعتزال بود، بعدا حجاج بر عراق و حجاز مسلط شد. وقتی عبدالله بن عمر رفت با او بیعت کند، گفت با پای من بیعت کن. بعد هم این را کشت چون عبدالملک عبدالله بن عمر را به عنوان امام جماعت مسجد نصب کرد و حجاج را به استاندارد و حجاج خوشش نمی‌آمد، یک نفر را دستور داد که این را بکشند. این جریان ذلیل شدند. کشته شدند. یعنی یک اسلام نیم بندی هم که این جریان اعتزال داشت، اینها راضی نشدند اما جریان دیگری هست و این جریان را می‌گوییم «رهروان فاقد بصیرت لازم» این جریان امام حسین(ع) را واقعا دوست داشت، طرفدارش بود و خلافت را هم از آن او می‌دانست اما تحلیل خود را گاهی مقدم بر تحلیل ولی می‌دانست و ساقط کرد و قدرت را به دست یزید داد. دنبال این بود که اسلام را هم نابود کند. این جریان آمد در روز عاشورا روبروی امام حسین(ع) ایستاد. جریان دوم جریانی بود که به اینها می‌توانیم بگوییم جریان «رهروان با بصیرت» اینها کسانی بودند که می‌گفتند هرچه امام حسین(ع) بگوید حق همان است، حق را در حسین بن علی(ع) می‌دیدند. قائل به این بودند که ایشان اشتباه نمی‌کند و شاید قائل به عصمت و علم لدنی امام حسین(ع) هم بودند. اینها هم مقاومت را در این زمینه تا پای شهادت برای خودشان لازم می‌دانستند. اینها همان شهدای کربلا هستند و جریان دوم‌اند و تقابل با زرسالاران برانداز را راه پیروزی و فلاح می‌دانند و معتقدند اگر این کار را انجام دهند، اهل بهشت می‌شوند.

جریان سومی هست به نام جریان «اعتزال» می‌گوید ما نباید در مقابل جریان زرسالار قرار بگیریم. نمی‌شود با اینها جنگید. اینها واقعیتی‌اند، قدرتی پیدا کردند، از قبل هم در زمان جاهلیت قدرت داشتند. باید با اینها کنار آمد. این جریان می‌گوید که بیعت کردن با یزید ایرادی ندارد، چاره‌ای نداریم، امتیاز دینی هم به اینها بدهیم ایرادی ندارد. یک جاهایی می‌خواهند دین را هم تحریف کنند، ما باید سکوت کنیم. این جریان قائل به این است که اصل در برخورد با جریان زرسالار سازش است. چالش در موارد استثنایی باید رخ دهد. در مقابل جریان «رهروان با بصیرت»اند که در کربلا حضور دارند می‌گویند اصل چالش است، در موارد استثنایی باید سازش کرد. اعتزالی‌ها می‌گویند هزینه چالش زیاد است، انقلابی‌ها یا «رهروان با بصیرت» که کنار امام حسین(ع) بودند، می‌گویند هزینه سازش بیشتر است. می‌گفتند اینجور نیست که مثلا شما سازش کنید اینها بگویند مناصب سیاسی را از شما گرفتیم، دیگر کاری با شما نداریم. نه یک گام جلوتر می‌آیند. اموال را هم از شما می‌گیرند اما حاضر نمی‌شوند به این هم اکتفا کنند. می‌گویند چرا نماز می‌خوانید، چرا روزه می‌گیرید. چرا اصلا مؤمن هستید؟ می‌آیند جلوتر، تا مثل آنها و برده شان نشوید شما را رها نمی‌کنند. فلذا اینها این دیدگاه را داشتند، می‌گفتند ما می‌جنگیم ایستادگی می‌کنیم شهید بشویم، مزد اخروی داریم پیروز هم شویم، در دنیا حکومت مستقل و عزتمندانه بر مبنای دین داریم اما جریان اعتزال یک شاخصه‌اش این بود که می‌گفت اصل تعامل با جریان زرسالار دشمن است. نکته دیگر این بود که می‌گفت اگر بین ولایت و مخالفان ولایت درگیری شود، ما باید در خط میانه بایستیم. احتیاط دینی اقتضا می‌کند که میانه‌روی و اعتدال داشته باشیم.

اینها یک اعتدالی را تصویر کردند در تاریخ که من اسم این اعتدال را اعتدال ابوموسی‌اشعری می‌گذارم یا اعتدال‌اشعری که می‌گوید بین حق و باطل یک خط سومی هم هست اما ما در مکتب اسلام ناب بین حق و باطل خط سومی نداریم و خط سوم ملحق به همان باطل است.

*** عاقبت این جریان به کجا کشید؟**

بعد از قیام عاشورا خیلی سختی‌ها و بلاها بر سر همین ملتی که سکوت کردند و در جریان اعتزال بودند آمد. عبدالله بن عمری که به امام حسین(ع) می‌گفت نرو، شما را شهید می‌کنند، خودش رفت بیعت کرد، طرف جریان اعتزال بود، بعدا حجاج بر عراق و حجاز مسلط شد. وقتی عبدالله بن عمر رفت با او بیعت کند، گفت با پای من بیعت کن. بعد هم این را کشت چون عبدالملک عبدالله بن عمر را به عنوان امام جماعت مسجد نصب کرد و حجاج را به استاندارد و حجاج خوشش نمی‌آمد، یک نفر را دستور داد که این را بکشند. این جریان ذلیل شدند. کشته شدند. یعنی یک اسلام نیم بندی هم که این جریان اعتزال داشت، اینها راضی نشدند اما جریان دیگری هست و این جریان را می‌گوییم «رهروان فاقد بصیرت لازم» این جریان امام حسین(ع) را واقعا دوست داشت، طرفدارش بود و خلافت را هم از آن او می‌دانست اما تحلیل خود را گاهی مقدم بر تحلیل ولی می‌دانست و اصالت برای تحلیل خود قائل بود. اینها به امام حسین(ع) می‌گفتند نرو کشته می‌شوی و قیام شما حاصلی ندارد. مانند عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر. اینها انسان‌هایی بودند که واقعا طرفدار اهل بیت(ع) بودند و مانند برخی دیگر نبودند که در جریان اعتزال بودند. بعد از قیام عاشورا هم یک جاهایی در مقابل جریان زرسالار ایستادند و درگیر شدند اما این درگیری برجسته نیست. اینها به امام حسین(ع) می‌گفتند نرو، این قیام ثمر ندارد. نمی‌توانستند نتایج فردای قیام را تصویر کنند. اینها به نظر من بصیرت لازم را نداشتند.

*** تفاوت اینها با جریان رهروان با بصیرت یا همان شهدای کربلا چیست؟**

- از شهدای کربلا هم هیچ کس نگفت بعدا این پیروزی‌ها حاصل می‌شود. بصیرت در اینجا فهم این نکته است که این ولی، رأیش حجت است. ولی یک ویژگی دارد که حاکم الهی بر روی کره زمین است. اگر تصمیمی گرفت، حکمت اقتضا می‌کند خداوند متعال به او یک ویژگی‌هایی داده باشد که بتواند حق را ببیند. اینها باید این را متوجه می‌شدند که امام حسین(ع) این راه را مصرانه دارد می‌رود، حتما یک چیزی می‌داند، حتما یک حکمتی در آن هست. امام حسین(ع) حجت خداست، امام معصوم(ع) است علم لدنی دارد. پس نباید ما از او بخواهیم ما را قانع کن، بعد برو. نه، شما باید بر اساس اصول کلامی و اعتقادی پشت سر امام حسین(ع) می‌رفتید. چون امام حسین(ع) را گذاشتند برای این ساعتی که شما نمی‌توانی با عقل خودت مسائل را بفهمی. او باید تحلیل کند و به تو نشان دهد به چه سمتی باید رفت. این نکته مهمی بود که اینها چون این بصیرت این چنینی نداشتند که بتوانند دشمن را درست بشناسند، حقانیت حرکت امام حسین(ع) را درست درک کنند، عصمت او را بفهمند و علم لدنی او را عمیقا درک کنند، استقامتشان هم از بین رفت و با حضرت نیامدند.

اما جریانی که بیشتر اثر گذاشت در اینکه عاشورا پدید بیاید، همین جریان اعتزال بود. یعنی تعداد کسانی را که تفکر اعتزالی داشتند، نسبت به سایر جریان‌ها خیلی بیشتر بود. اکثر مردم مدینه، مکه، کوفه، و بصره اینطور بودند. اعتزالی بودند. اگر این اکثریت، بی‌طرفی را در آن مقطع تاریخ گناه می‌شمارد، در این حادثه اطاعت از ولایت را واجب می‌دانست، قداست برای سید الشهدا(ع) قائل بود، عاشورا هرگز پدید نمی‌آمد. به نظر من آن جریان که در برپایی قیام عاشورا بیشتر تاثیرگذار بود، جریان اعتزال بود و گناه بزرگ بر دوش همین جریان است.

*** نمونه این جریان‌ها را امروز می‌توانیم مشاهده کنیم و مثال بزنیم؟**

- بله. جریان اعتزال می‌گفت ولایت قداست ندارد. کما اینکه امروز یک جریانی می‌گوید ولایت فقیه هم قداست ندارد. رأی او حجت نیست، ایشان می‌گوید رئیس‌جمهور نماینده مجلس فلان وزیر چیزی می‌گوید ما خودمان باید فکر کنیم کدام درست می‌گوید تصمیم بگیریم. به راحتی نظر ولی فقیه را کنار نظر دیگر می‌گذارند و آن را هم ترجیح می‌دهند. خودشان را مسلمان و انقلابی و حامی امام(ره) هم می‌دانند. این جریان بسیار جریان خطرناکی است. این جریان بعد از حضرت امام(ره) گفت که مشروعیت ولایت فقیه هم با رأی مردم است و الا زمان حضرت امام(ره) همه می‌گفتند مشروعیت ولی فقیه با نصب آسمانی و الهی است. بر اساس روایت، امام زمان(عج) فرمود «فانهم حجتی علیکم و انا حجت‌الله علیهم؛ فقها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنها هستم.» چون امام زمان فرمود ولی فقیه حجت است، رأیش حجت است. کار خبرگان فقط تشخیص مصداق است، این آدم را پیدا می‌کند. زمان امام(ره) نسبت به ولایت، تفکر این بود اما عده‌ای بعد از امام(ره) گفتند ولایت فقیه را هم ما قبول نداریم. گفتند مشروعیت ولایت فقیه هم با رأی مردم است یعنی ما در مسئله ولایت فقیه مانند رئیس‌جمهوری باید برخورد کنیم. در ریاست جمهوری هرکس رأی اکثریت را بیاورد، این حکمش مقدم بر دیگران است، در یک دایره خاصی حق حاکمیت دارد. ممکن است اصلح هم نباشد اما رأی اکثریت را آورده است. ملاک رأی مردم است. این تفکر در جامعه ما نسبت به ولایت فقیه را یک عده ترویج کردند. وقتی ترویج کردند رهبر معظم انقلاب می‌فرماید این مذاکرات ثمر نداشت بروید دنبال اقتصاد مقاومتی، یک چهره سیاسی می‌گوید «اگر بدانم که به یک جلسه‌ای بروم و با کسی ملاقات کنم که کشور من آباد و مشکلات مردم حل می‌شود دریغ نخواهم کرد، اصل منافع ملی ملت ایران است»! در حالیکه نه آمریکا به عهد خود وفا کرده نه اروپا. چرا دیگر این را تکرار می‌کند؟

تفکر غیر انقلابی و تفکر اعتزال اگر در جامعه‌ای شایع شود، انسان‌ها را از مقابله با دشمنان باز می‌دارد. وقتی دیدند دشمنان اسلام ناب و دشمنان ولایت با جریان ولایی و جریان انقلابی درگیر شدند، اینها را دارند به مقتل می‌برند، سکوت می‌کنند. پس ببینید بستر آماده برای تکرار عاشورا را جریان اعتزال فراهم می‌کند. ما در تحلیل عاشورا، در مصیبت‌ها و سخنرانی‌ها می‌گوییم «والشمر جالس علی صدره» شمر بر سینه امام حسین(ع) نشست. خدا لعنتش کند. اما چه کسی این را انجا نشاند؟ کدام فکر؟ اگر مردم آن زمان احساس می‌کردند امام حسین(ع) شخصیت مقدسی است، رأیش حجت است و باید هر فرمانی که او داد ما اطاعت کنیم، اصلا شمر جرأت می‌کرد به جنگ با امام حسین برود؟

*** وظیفه جریان انقلابی در این میان چیست؟**

- سیره اهل بیت(ع) به ما این درس را می‌دهد که شما باید این جریان‌ها را طبقه‌بندی کنید و با هر بخش آنها برخورد متناسب با خودش را داشته باشید. این طبقه‌بندی این است که شما اولا ببینید این آقایی که الان اعتزالی شده، به‌خاطر فقدان بصیرتش است یا ناسلامتی‌ها و هواپرستی‌ها. برخی تحلیل درستی از مسائل ندارند و نرفتند مطالعه کنند، فلذا نظام محاسباتی‌شان تغییر کرد. برخی‌ها طمع قدرت و ثروت نمی‌گذارد این کار را بکنند. اینها دو دسته‌اند. آنها که به خاطر فقدان تحلیل است باید ذهنشان را اصلاح کنید، شبهات و گیرهای ذهنی‌شان را از بین ببرید. با اینها که دنبال قدرت و ثروت هستند باید برخورد تندتری شود مانند اعتراض، مطالبه‌گری، انتقاد. از قوه قضائیه بخواهد که با اینها برخورد قضایی کنند.

اما امثال عبدالله بن عمر که حضرت احساس می‌کرد او مشکلش بیشتر کوته‌فکری و بی‌بضاعتی است، با او درگیر نشد. با امثال عبدالله بن عباس درگیر نشد. به محمد بن حنفیه وصیت‌نامه خودش را هم داد. حالا همچنانکه وصیت‌نامه را هم می‌دهد، برای اینها بصیرت افزایی هم می‌کرد، می‌گفت اگر به من ملحق شوید، قبول دارم شهید می‌شوید اما اینجور نیست که ملحق نشوید راه دیگری برای پیروزی باشد. اگر ملحق شوید با شهادت به پیروزی می‌رسید. سعی می‌کرد به اینها کد دهد و حالیشان کند که حرکت من کور نیست. شما اشتباه می‌کنید.

اینگونه افراد بصیرت ندارند. متوجه نیستند. یا ولایت فقیه را خوب درک نکردند یا مواضع ولی فقیه را درست نمی‌توانند تحلیل کنند. آدم باید در هر دو زمینه روی اینها کار کند. پس یک کار فرهنگی و بصیرت افزایی می‌طلبد و یک برخورد دیگری مبنی بر مبارزه امنیتی و نظامی هم با مفاسد و اهل فساد و اهل هواپرستی هم می‌طلبد. فشار بیاورد به اینها. این دو تا کار باید انجام شود تا یک عده‌ای‌شان اصلاح شوند و یک عده دیگرشان سرجایشان بنشین